

An Epistemological Analysis of the Challenge of Social Sciences' Deficiency in Iran

Seyed Mohammad Reza Amiri Tehrani*

Abstract

With regards to the inefficiencies and uncompromising situations within the humanities and social sciences field in Iran, the challenge of problematizing these sciences is inevitable. So far, numerous research analyzing humanities and social sciences' problems in the Iranian academic system have been published. Considering the important role of humanities and social sciences in the modern Iranian society, we attempt to suggest a theoretical framework for the problematization of humanities and social sciences in Iran. The exploration of the main challenges facing humanities and social sciences in Iran from the community, academy and administration point of view, sparks three hypotheses. First, humanities and social sciences' theories and teachings are not applied accurately. Second, the humanities and social sciences' schools of thought are not chosen properly according to Iranian circumstances. And third, there are metaphysical differences between axioms and presupposition of humanities and social sciences having western origins and those with Islamic-Iranian culture.

Keywords: Humanities, Social Sciences, Problematization, Social relevance, Application of science, Adaptation of science, Science' origins.

* Assistant Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies, amiritehrani@hotmail.com

Date received: 2023/02/16, Date of acceptance: 2023/05/14



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تحلیل معرفت‌شناختی چالش ناکارآمدی علوم اجتماعی در ایران^۱

سید محمدرضا امیری تهرانی*

چکیده

با توجه به چالش‌هایی که فراروی علوم انسانی و اجتماعی در ایران، هم چون برچسب ناکارآمدی و نامتناسب بودن مطرح است، تحلیل و شناخت آن‌ها مستلزم مسئله‌شناسی این علوم است. خوشبختانه بررسی‌ها و پژوهش‌های متنوعی درباره عوامل و دلایل وضعیت کنونی علوم اجتماعی در دانشگاه‌ها و مسائل آموزش عالی در ایران انجام شده است. نظر به اهمیت چالش فراروی علوم اجتماعی این مقاله سعی دارد به روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد معرفت‌شناختی، چارچوبی نظری برای چالش ناکارآمدی علوم اجتماعی در ایران ارائه کند. با بررسی عمده‌ترین چالش‌های این علوم از دیدگاه عموم مردم، دانشگاهیان و مدیران و استخراج مضمون‌های اصلی، سه فرضیه به عنوان دلایل این چالش‌ها بررسی و تحلیل می‌شود. فرضیه نخست بر کاربست نادرست نظریه‌های و آموزه‌های علوم انسانی و اجتماعی از سوی نخبگان دلالت دارد. فرضیه دوم از انتخاب و اقتباس نامتناسب مکاتب علمی از جهان غرب حکایت می‌کند. و فرضیه سوم بر تفاوت اساسی متافیزیک و پیش‌فرض‌های علوم جدید - که خاستگاه آن تمدن غربی است - با فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی تأکید دارد. این فرضیه‌ها تحلیلی معرفت‌شناختی برای چالش ناکارآمدی علوم اجتماعی در ایران فراهم می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: علوم انسانی و اجتماعی، مسئله‌شناسی، ربط اجتماعی، کاربست علم، اقتباس علم، مبانی علم.

* عضو هیات علمی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، amirtehrani@hotmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۴



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، انتظار و توقعی متفاوت از علوم انسانی و اجتماعی شکل گرفت. انقلاب اسلامی همواره شعارهای استقلال طلبانه، عدالت‌جویانه و آزادی‌خواهانه سر داده بود. فاصله میان این شعارها تا واقعیت بسیار فراخ بود و تحقق این آرمان‌ها بدون همکاری دانشگاه و جامعه نخبگانی امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسید. برای تحقق آرمان‌های انقلاب، کشور در گام نخست به نظریه نیاز داشت. تحقق آرمان‌هایی بلند و ارجمند در جهان معاصر که شرایط و اقتضائات ویژه خود را داشت، بدون برخورداری از نظریه امکان‌پذیر نبود. و ارائه نظریه درباره چیستی و چگونگی تحقق استقلال، آزادی و عدالت جز از حوزویان و دانشگاهیان علوم انسانی و اجتماعی انتظار نمی‌رفت.

انتظاری که از دانشگاهیان رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی می‌رفت، با موضوعاتی که به آن‌ها اهتمام داشتند، متفاوت بود. گرچه آرمان‌های استقلال، آزادی، عدالت، برابری و برادری در تاریخ انقلاب‌های بزرگ جهان نیز سابقه داشت و مقوله‌هایی میان فرهنگی به شمار می‌روند، اما انقلاب اسلامی ایران از این آرمان‌ها خوانش ویژه خود را داشت. انقلاب اسلامی، این آرمان‌ها را بر پایه پیشینه فرهنگی و تمدنی ایرانی و اسلامی دنبال می‌کرد که با فرهنگ و مناسبات اجتماعی جامعه‌های غربی متفاوت بود. حال آن که دانشگاهیان در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی با مفاهیم و نظریه‌هایی سروکار داشتند که ره آورد غرب بود. حال مسئله این بود که علوم انسانی و اجتماعی رایج در دانشگاه‌ها چه نسبتی با آرمان‌های انقلاب دارد و چگونه می‌تواند در خدمت آن‌ها قرارگیرد و در تحقق آن‌ها سهیم باشد.

عدم تحقق آرمان‌های انقلاب هم چون رفع تبعیض‌ها و برقراری عدالت و تحقق آزادی، و ناکامی یا بی‌توجهی علوم انسانی و اجتماعی در سامان دادن مطلوب آن‌ها، چالش‌هایی را فراروی این علوم گسترده. علوم انسانی و اجتماعی در ایران به ناکارآمدی و نامتناسب بودن متهم شد. علومی که انتظار می‌رفت مسائل و مشکلات جامعه را حل کنند، خود دچار مسئله شدند. البته، یافتن چاره و راهکار برای مسائل و مشکلات انسانی و اجتماعی کشور در گرو سامان یافتن مسائل مربوط به خود علوم انسانی و اجتماعی در ایران است. تا زمانی که چالش‌های فراروی این علوم بررسی و تحلیل نشود و دلایل و عوامل آن شناسایی نگردد، نمی‌توان به حل مشکلات و مسائل جامعه چشم امید داشت. بنابر این ارتباطی ژرف میان مسائل مربوط به خود این علوم و مسائل اجتماعی که این علوم به آن‌ها اهتمام دارند، وجود دارد. از این رو مسئله‌شناسی علوم انسانی و اجتماعی در کشور یک اولویت و ضرورت

به شمار می‌رود. اندیشمندان بسیاری درباره وضعیت این علوم در ایران و مسئله‌شناسی آن‌ها تحقیق کرده‌اند که چکیده دیدگاه‌های برخی از آنان از نظر می‌گذرد.

۲. رویکرد معرفت‌شناختی

اهمیت علوم انسانی و اجتماعی آنگاه آشکار می‌شود که به چالش‌ها و مشکلات جامعه نظر کند. به عبارت دیگر اهمیت علوم انسانی و اجتماعی در این است که مربوط به جامعه باشد و برای چالش‌های آن چاره‌اندیشی کند. ربط این علوم به ما و زندگی ما از راه درگیری این دانش‌ها با مسأله ممکن می‌شود. در این صورت باید دید مسأله چیست؟ و چگونه دانش‌های اجتماعی و انسانی به مسأله می‌پردازند؟ و چه مسأله‌هایی را ممکن است در این دانش‌ها مطرح کرد یا از طرح آن‌ها پرهیز داشت؟ آیا مسأله‌ها شأن ربطی با مای ایرانی دارند یا ندارند؟ پرسش ربط، از چرایی و اهمیت و ضرورت دانش می‌پرسد (فاضلی، ۱۳۹۹، ۱۷ و ۱۹).

رضا داوری معتقد است که ما هنوز مسائل اجتماعی را درک و طرح نکرده‌ایم و هر کس هر چه در علوم اجتماعی گفته و نوشته است، گردآوری اطلاعات و آمار یا کلیاتی از آرای دانشمندان اروپایی و آمریکایی بوده است (داوری ۱۳۸۷: ۳۳). آزاد ارمکی طیف وسیعی از متون و مطالعات در رشته‌های تاریخ، علوم سیاسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی را ارزیابی و تحلیل و سپس نتیجه‌گیری می‌کند که «بی مسأله بودن» و «عاریتی بودن مسأله» این علوم در واقع ناظر به «مسأله‌وارگی مسأله» در کل دانش‌های اجتماعی و انسانی مربوط به ایران است (ر. ک. فاضلی، ۱۳۹۹، ۵۰).

سعید زیباکلام با اشاره ضمنی به نقش ربط در تعریف مسأله، یادآور می‌شود که «ما» تعیین می‌کند چه پدیداری مسأله محسوب می‌شود و چه تقدم و تأخر یا فوریت و ضرورتی برای آن لحاظ گردد. پدیدارها خواه در زمینه طبیعی و خواه در زمینه‌های انسانی و اجتماعی، هیچ‌گاه خود سخنی درباره اولویت یا ضرورت شناسایی به ما نمی‌گویند (زیباکلام ۱۳۹۵: ۱۹۵). این وظیفه مسئله‌شناس است که با توجه به شرایط تاریخی، فرهنگی و اجتماعی مسائل جامعه را تعریف کند. مسأله‌شناس، انسان محقق و اندیشه‌ورزی است که عمیقاً درگیر تاریخ و فرهنگ جامعه خود و جامعه انسانی است و متعهدانه می‌کوشد تا درگیری‌ها و دغدغه‌های انسانی و اجتماعی را از درون سازوکارها و تضادها و تنش‌ها و کشمکش‌های جمعی شناسایی و فهم و تفسیر کند. (فاضلی، ۱۳۹۹، ۲۶)

وقتی از مسئله سخن می‌گوییم، در حال تغذیه از گفتمان علم انسانی اجتماعی ویژه‌ای هستیم و در واقع به واسطه سخن گفتن از مسئله، پیشاپیش آن گفتمان را پذیرفته‌ایم. گفتمانی که در آن به لحاظ فلسفی مجموعه‌ای از پیش‌فرض درباره ماهیت معرفت، ماهیت تحقیق و ماهیت اندیشیدن و اندیشه ورزی وجود دارد. اگر در سخن ما مسئله از درون آن گفتمان ویژه مطرح نشود، دیگر مسئله نخواهد بود (فاضلی، ۱۳۹۴، ۱۰). با توجه به تلازم مسئله و گفتمان، در واقع گفتمان‌ها و چارچوب‌های نظری با پرداختن به مشکلات ملموس جامعه، آنها را در هیأت مسائل پژوهش پذیر صورت بندی می‌کنند. از این روی، مسئله محصول گفتمان‌ها و چارچوب‌های نظری است.

البته درگیری و دغدغه ما درباره علوم انسانی و اجتماعی ماهیتی متفاوت از درگیری جوامع غربی دارد. در غرب منازعه ماهیتی نظری دارد و انگاره‌های نظری فلسفی، درگیر رقابتی سخت و جانفرسا بر سر این هستند که آیا مسأله را باید توضیح داد یا فهم کرد، آیا مسأله‌ها قابل اثبات‌اند یا صرفاً ابطال‌پذیر. دغدغه آن‌ها این است که به چه نحوی می‌توان به حل مسأله رسید؛ از طریق روش یا از طریق تجربه یا از طریق شهود و درگیری وجودی و گشودگی به هستی؟ اما به نظر می‌رسد این «درگیری‌های نظری» هیچ‌کدام برای فضای فکری و دانشگاهی ما هنوز اهمیت جدی ندارند، زیرا ما درگیر این هستیم که آیا اساساً اندیشیدن نسبتی با مسأله دارد یا ندارد؟ اندیشه دانشگاهی معاصر ما حداقل در رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی «مسأله محور» نیستند. درگیری واقعی و بنیادین ما درگیری بر سر مسأله محوری و مسأله‌گریزی است. (فاضلی، ۱۳۹۹، ۲۸)

این نوشتار بر آن است که با توجه به ماهیت درگیری‌ها و دغدغه‌های علوم انسانی و اجتماعی در ایران، و هم چنین تحول‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی کشور به ویژه در سده اخیر، تجربه زیسته نگارنده در بررسی و تحقیق پدیدارشناسانه از مسائل عمده علوم انسانی و اجتماعی در کشور را بازگو نماید.

۳. چالش‌های علوم انسانی و اجتماعی

به چالش‌های فراروی علوم انسانی و اجتماعی می‌توان از سه دریچه نگریست؛ عموم مردم، دانشگاهیان و مدیران. در این جا منظور از چالش‌های فراروی علوم انسانی و اجتماعی، مشکلات عمدتاً اقتصادی و اجتماعی کشور است که از منظر سه دریچه یادشده، وظیفه صورت‌بندی و تحلیل مسائل، و ارائه راه‌حل برای آن‌ها به عهده گفتمان‌های علوم انسانی و

اجتماعی است. برای مطالعه چالش‌ها از این سه نگاه، به طور عمده به سه نهاد که می‌تواند دست کم تاحدودی - آنها را نمایندگی کند، استناد می‌کنیم. برای بررسی چالش‌های فراروی علوم انسانی و اجتماعی از نگاه عموم مردم، به گزارشی از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی با عنوان عمده‌ترین مسائل کشور (۱۳۹۵)، برای بررسی چالش‌ها از نگاه آکادمیسین‌ها به مجموعه مصاحبه‌هایی با عنوان علوم انسانی از دیدگاه صاحب نظران (۱۳۹۳)، و برای مطالعه مسائل علوم انسانی و اجتماعی از نگاه مدیران، به اسناد بالادستی مربوط استناد می‌کنیم.

بنابر گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، مهم‌ترین چالش‌های فراروی علوم انسانی و اجتماعی از دیدگاه مردم را می‌توان چنین استنباط کرد؛ محیط نامناسب کسب و کار، افزایش فساد اقتصادی، کیفیت قانون و کارآمدی، نرخ بالای بیکاری که در ۲۰ سال اخیر دو رقمی و نرخ بالای تورم که تقریباً در ۴۰ سال اخیر دو رقمی بوده است.

عمده‌ترین چالش‌های فراروی علوم انسانی و اجتماعی از دیدگاه دانشگاهیان چنین است؛ آموزش علوم انسانی و اجتماعی در نظام دانشگاهی کشور قابلیت و مهارتی به دانشجوی نمی‌آموزد و دانش‌آموختگان این رشته‌ها نمی‌توانند شغلی برای خود پیدا کنند (فاضلی، ۱۳۹۶، ۳۳)؛ شرایط شغلی نامساعد برای علوم انسانی و اجتماعی موجب شده است که صلاح‌دید خانواده‌ها و فرهنگ عمومی جامعه اقتضا کند استعدادها برتر به سوی رشته‌های غیر علوم انسانی و اجتماعی و به ویژه علوم پزشکی و فنی مهندسی رهنمون شوند (اصغری، ۱۳۹۳، ۲۶)؛ کم‌ارزش گذاشتن به علوم انسانی و اجتماعی در فرهنگ جامعه، سبب شده است که این علوم رفته رفته جایگاه و اهمیت خود را از دست بدهند و در فایده‌مندی و بازدهی آن‌ها به طور جدی تردید شود (فاضلی، ۱۳۹۶، ۴۸).

گرچه فقدان تقاضا برای علوم انسانی و اجتماعی شاید تا اندازه‌ای ناشی از کیفیت پایین عرضه باشد، اما بخش عمده‌ای به این دلیل فرهنگی است که جامعه و به ویژه دیوانسالاران کشور به علم باور ندارند و در آن به دیده شک و تردید می‌نگرند. این شک و تردید و در واقع تنش میان ارزش‌ها و سنت‌های زیست جهان ایرانی با نظام‌های رسمی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از مظاهر تجدد، درگرفته است و میان علم و جامعه سازگاری و ارتباط مستمر و پویا وجود ندارد (قانع‌ی راد، ۱۳۸۲، ۵). تنش میان زیست جهان ایرانی از یک سو و علم و نظام‌های وابسته به آن از سوی دیگر، در مناسبات علم و قدرت از منظر فوکویبی، دو پیامد ناگوار دربردارد. پیامد نخست این که دولت‌ها نمی‌توانند از ظرفیت‌های علم و فناوری

برای توسعه و پیشرفت کشور استفاده کنند. پیامد دوم این که به دلیل ناسازگاری ساختار هنجاری نهاد علم با ساختار هنجاری جامعه، توسعه علم در معرض خطر قرار می‌گیرد و دولت‌ها از دلایل توجیه کننده و مشروعیت بخش لازم برای حمایت و گسترش علوم انسانی و اجتماعی برخوردار نمی‌شوند. (قانع‌ی راد، ۱۳۸۲، ۲۸۴)

مهم‌ترین چالش‌های کشور از دیدگاه مدیران از این اسناد بالادستی استخراج شده است؛ سند چشم‌انداز بیست ساله، نقشه جامع علمی کشور، قانون برنامه پنجم توسعه، سیاست‌های ابلاغی برنامه ششم توسعه، سیاست‌های ابلاغی علم و فناوری، آیین‌نامه شورای تحول و ارتقای علوم انسانی، سیاست‌های کلی توسعه علمی و سند الگوی پایه اسلامی ایرانی پیشرفت. این اسناد بالادستی با توجه به مشکلات و چالش‌های کشور، چارچوب‌ها، ویژگی‌ها و بایدهایی را برای سیاست‌گذاری تعریف می‌کنند. از این رو هدف از مطالعه اسناد بالادستی معطوف به مسائل علوم انسانی و اجتماعی، شناسایی مضامین مربوط به بایدها و سیاست‌های نهاد دولت است.

عمده‌ترین مضامین اسناد بالادستی یادشده عبارت است از؛ حاکمیت مبانی، ارزش‌ها، اخلاق و موازین اسلامی در نظام آموزش عالی؛ تحقیق و نظریه‌پردازی برای تبیین عدم تعارض دوگانه‌هایی از قبیل عقل و نقل، علم و دین، پیشرفت و عدالت، ایرانی‌بودن و اسلامیت، و تولید ثروت و معنویت؛ تقویت و گسترش تولید علمی اصیل، بومی و مفید در رشته‌های علوم انسانی با بهره‌گیری از مبانی و منابع اسلامی و دستاوردهای بشری؛ توسعه علوم بین‌رشته‌ای و مطالعات و پژوهش‌های چندرشته‌ای بدیع و مفید؛ تولید علم در راستای رفع نیازها و حل مسائل اساسی جامعه؛ افزایش درک اجتماعی نسبت به اهمیت توسعه علم و فناوری؛ ارتباط میان نظام آموزش عالی، تحقیقات و فناوری با سایر بخش‌ها؛ اتکا بر سهم برتر منابع انسانی و سرمایه اجتماعی در تولید ملی، رشد پرشتاب و مستمر اقتصاد؛ تجاری کردن دانش و فناوری؛ تدوین نظام برنامه‌ریزی آموزشی و پژوهشی با توجه به نیازهای جامعه؛ تنظیم رابطه متقابل تحصیل با اشتغال؛ حمایت از پژوهش‌های مسئله محور و تجاری‌سازی پژوهش. این مضامین گرچه ناظر به علم به طور کلی است؛ اما از دو جهت به عنوان چالش‌های فراروی علوم انسانی و اجتماعی مطرح می‌شود؛ یکی به عنوان شاخه ای از علم، و دیگری به عنوان دانش درجه دوم که عهده‌دار تبیین فلسفه دیگر علوم است.

۴. رهیافت‌های تحقیق

پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که با مفروض گرفتن مسائل یادشده به عنوان چالش‌های فراروی علوم انسانی و اجتماعی در ایران، با کدامین رهیافت، رویکرد یا روشی باید به مطالعه آنها پرداخت. در جستجوی رهیافتی متناسب با مسائل یادشده، باید در این نکته درنگ کرد که این مسائل جملگی مسائلی متعلق به عصر مدرن است؛ به این معنا که در دوره زمانی تجدد پدید آمده است. حتی اگر این مسائل را ناشی از توسعه‌نیافتگی بدانیم، به تعبیر داوری «نکته‌ای که توجه به آن ضرورت دارد این است که توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی در تاریخ جدید معنی دارد» (داوری، ۱۳۹۹، ج. ۱، ۱۲۹). «زمان توسعه‌نیافتگی زمانی نیست که میان زمان قبل از تجدد و زمان تجدد باشد و حتی نباید آن را دوران انتقال دانست» (داوری، ۱۳۹۹، ج. ۱، ۹۱). از این رو برای یافتن پاسخ این مسائل مدرن ناگزیر باید در گام نخست از رهیافت‌ها و رویکردهای علوم مدرن آغاز کرد. پاسخ این مسائل را نمی‌توان به تفصیل در اندوخته دانشی و تمدنی ایران زمین یافت؛ گرچه درباره این نکته نیز می‌توان مناقشه کرد و با این ادعا منافاتی ندارد که می‌توان مبانی و یا چارچوبی برای تحلیل این مسائل در دیرینه فرهنگ و تمدن خود یافت. به هر روی به عنوان نقطه آغازین، رهیافت‌ها و رویکردهای علوم انسانی و اجتماعی را که عهده‌دار مطالعه این مسائل هستند، باید از مغرب زمین وام کرد و برای پاسخ‌گویی به این مسائل به کار بست.

برجامانندن چالش‌ها و مسائل انسانی و اجتماعی در ایران برای سالیانی دراز، باب نخستین پرسش را در برابر ما می‌گشاید که چرا عالمان و نخبگان جامعه، از علوم انسانی و اجتماعی جدید برای پاسخ‌گویی به این مسائل استفاده نمی‌کنند. در طرح این پرسش، به‌طور ضمنی فرض بر این است که در صورت کار بست درست این علوم، مسائل و نیازهای جامعه پاسخ‌گفته خواهد شد. پس پرسش یکم درباره وضعیت کار بست و کاربرد درست علوم انسانی و اجتماعی است. سپس با اندکی تأمل درباره این مسائل و دیرینگی آنها در جامعه ما، این نکته به ذهن می‌رسد که مبدا برای فهم و تبیین مسائل خود، نظریه‌ها و روش‌های مناسبی از خرمن این علوم برنگزیده‌ایم. برای فهم مسائل جامعه و درمان آنها باید گزینش و اقتباس مناسبی از میان علوم انسانی و اجتماعی جدید داشته باشیم. از این رو پرسش دوم درباره تاریخ و نحوه اقتباس این علوم از غرب شکل می‌گیرد. با تأملی دوباره و ژرف‌تر درباره نسبت این علوم که خاستگاه فرهنگی و تمدنی آن غرب است، با پیشینه فرهنگی و تمدنی خود - با همه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی که دارند - این پرسش در برابر ما خودنمایی می‌کند که آیا اصولاً

این علوم از این ظرفیت و توان برخوردارند که علاوه بر مسائل خاستگاه خود، چالش‌ها و مسائل ما را نیز پاسخ گویند. بدین ترتیب پرسش سوم درباره خاستگاه و مبانی متافیزیکی علوم انسانی و اجتماعی جدید مطرح می‌شود. یادآور می‌شود که این پژوهش درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها نیست، بلکه صرفاً از نظر تحلیل معرفت‌شناختی در این سه امکان، درنگ می‌کند.

به هر روی، جامعه ایرانی به امید حل مسائل مدرن خود باید علوم انسانی و اجتماعی را از غرب که مهد آن‌ها بود، اقتباس می‌کرد و در کشور به کار می‌بست. در این فرایند سه فرض به روشنی قابل‌بازشناسی است؛ نخست، خاستگاه علوم انسانی و اجتماعی غرب است، دوم، این علوم از غرب اقتباس شده است، و سوم، این علوم را باید به درستی به کار بست. روشن است که چنان‌چه کاربری علوم انسانی و اجتماعی جدید در کشور با هیچ‌چالش‌های روبرو نبود و توان حل همه مسائل و مشکلات جامعه را می‌داشت، هیچ‌تأملی درباره این سه فرض و هیچ‌نقدی به هیچ‌یک از آنها وارد نمی‌شد. یعنی هیچ‌نقدی متوجه غربی بودن خاستگاه علوم انسانی، اقتباسی و وارداتی بودن این علوم و هم‌چنین نحوه کاربری آن‌ها در کشور، نمی‌بود. اما چون علوم انسانی و اجتماعی در ایران دچار چالش‌های بازگفته است، می‌تواند به‌طور اجمال نتیجه گرفت که این علوم دست‌کم از منظر یکی از این سه فرض یادشده دچار کاستی و نارسایی باشد. این نتیجه‌گیری اجمالی از آن رو صحیح به نظر می‌رسد که وجود چالش در تجربه علوم انسانی و اجتماعی در ایران، از یک سو نشان از نوعی کاستی یا ناسازگاری در این تجربه دارد، و از سوی دیگر بستر این تجربه را می‌تواند در خاستگاه و مبانی غربی این علوم، اقتباس کردن آن‌ها و نحوه کاربری‌شان تعریف کرد. حتی اگر ادعا نشود که تجربه این علوم در ایران تنها در بستر این سه فرض قابل‌تعریف است، دست‌کم این بستر از جامعیتی برخوردار است که بتواند تمامیت این تجربه را بازنمایی کند. از این رو وجود چالش در این تجربه، به‌طور اجمال بر وجود کاستی و نارسایی دست‌کم از منظر یکی از این سه فرض دلالت دارد.

چهارچوب بررسی و تحلیل تجربه علوم انسانی و اجتماعی در ایران، در واقع بررسی نارسایی‌ها و ناسازگاری‌های احتمالی از منظر هر یک از این سه فرض است. به نظر می‌رسد که تأمل و مطالعه درباره تجربه این علوم در ایران، به‌طور متناسب از منظر هر سه فرض یادشده انجام نشده است. گواه این امر نحوه رویارویی ایرانیان با علوم جدید است. توجه ایرانیان در تجربه علوم و فنون جدید، بیشتر به کاربری این علوم برای اداره زندگی و کشورداری معطوف

بوده است (داوری، ۱۳۹۹، ج. ۱، ۱۳۶). احساس نیاز به کالا و فناوری غربی نخستین انگیزه‌های روی آوردن به علوم جدید را در ایرانیان شکل داد. همین انگیزه‌های معطوف به کاربست بود که به اقتباس علوم نیز جهت داد، و در نخستین گام علوم نظامی، مهندسی و پزشکی که کاربردی هستند از غرب اقتباس شد و دارالفنون‌ها تأسیس گردید. در اقتباس علوم کاربردی، وجه نظری علوم و میزان تطابق مبانی آن با زیست بوم فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی مغفول واقع شد. در بررسی پیشینه علم‌ورزی ایرانیان، کمتر از منظر فرض سوم به آن نگریسته شده؛ یعنی مطالعه خاستگاه این علوم و تأثیر ویژگی‌های فرهنگی و تمدنی غرب در شکل‌گیری علوم جدید، کمتر ملاحظه شده است. حال آن که به تعبیر داوری علم یک بنیاد است و این بنیاد با نظام زندگی مردم و روابط و مناسبات و عقاید و رفتارهای آنان پیوند و مناسبت نزدیک دارد؛ هم چنان که درخت علم جدید از زمین رنسانس رویده و در چالش با زمین و آب و هوای روحی و فکری آن زمان ریشه کرده است (داوری، ۱۳۹۹، ج. ۲، ۲۳).

۵. رهیافت‌های سه‌گانه به مسائل علوم انسانی

بنابراین تحلیل، پرسش اصلی این است که چالش‌های رویاروی علوم انسانی و اجتماعی جدید در ایران ناشی از کدامین فرض یا فرض‌ها است. بدین ترتیب با سه رهیافت می‌توان چالش‌ها و مسائل یادشده را بررسی کرد. رهیافت نخست بر پایه امکان این فرضیه تعریف می‌شود که چه بسا نحوه کاربست علوم انسانی و اجتماعی برای حل این مسائل درست و کامل نبوده است. در این رهیافت فرض بر این است که غربی بودن خاستگاه این علوم و هم‌چنین نحوه اقتباس و انتقال آنها به کشور، مانع یا خللی در کاربست آنها در جامعه ایرانی با ویژگی‌های فرهنگی و تمدنی خاص آن ایجاد نمی‌کند. چه آن که علوم اجتماعی نیز مانند علوم طبیعی از قوانین ویژه خود برخوردار است و برای توضیح و پیش‌بینی و هم‌چنین سیاست‌گذاری، می‌توان از آنها بهره جست. کین‌کید در این زمینه بر سه آموزه تأکید می‌ورزد؛ قوانین مربوط به پدیده‌های اجتماعی وجود دارند، علوم اجتماعی می‌توانند این قوانین را تشخیص دهند؛ و بخش‌هایی از علوم اجتماعی حاضر این قوانین را تشخیص داده‌اند (Kincaid, 2004, 170).

بنابر این فرضیه، اگر با چالشی در تجربه علوم انسانی و اجتماعی روبرو هستیم و این علوم انتظارات ما را برآورده نمی‌کنند، کاستی در چگونگی به کار بستن این علوم است و باید در فراگیری و کاربرد درست این علوم بیشتر دقت کنیم. به زبان دیگر، علوم انسانی و اجتماعی نیز

مانند هر فراورده دیگری، دستورالعملی دارد که باید به دقت عمل شود تا نتیجه مورد انتظار به دست آید. برای نمونه اگر آرای مطرح شده درباره توسعه کشور از این دیدگاه را بررسی کنیم، در زمینه توسعه اقتصادی می توان به آرای موسی غنی نژاد، حمید طبیبیان و مسعود نیلی (خاندوزی، ۱۳۸۳، ۱۶۵-۱۶۷) و در زمینه توسعه سیاسی به آرای محمود سریع القلم (حاجتی، ۱۴۰۰، ۱۹۹) اشاره کرد. وجه مشترک این آرا، تأکید بر جریان متعارف نظریه های اقتصادی و سیاسی است. بنابر این دیدگاه پوزیتیویستی و حتی پوپری، شرط بهره‌وری کامل علوم انسانی و اجتماعی در ایران، فراگیری دقیق و کامل این علوم بدون هیچ گونه فزونی و کاستی از نهادهای علمی در خاستگاه آنها، و هم چنین پایبندی کامل و رعایت بی چون و چرای روش های علمی در حل مسائل است.

رهیافت دوم، بر پایه امکان این فرضیه تعریف می شود که نحوه اقتباس و انتقال علوم انسانی و اجتماعی از غرب کامل و متناسب با جامعه ایرانی نبوده است. علوم انسانی و اجتماعی در ایران، مجموعه معرفت هایی شناخته می شود که به طور گزینشی وارد شده است و به لحاظ معرفت شناسی و روش شناسی مبنا، منشأ و ماهیت غیربومی دارد و نمادی از فرهنگ، دغدغه ها و مسائل فرهنگ بومی و خودی را نمایندگی نمی کند (داوری، ۱۳۸۷، ۱۵). روشن است که در غرب، مکاتب علمی متنوعی در این علوم وجود دارد که با ویژگی های هستی شناختی، معرفت شناختی و روش شناختی متفاوتی از هم بازشناخته می شوند. پیش فرض ها و فرضیه های اساسی هر مکتب علمی علاوه بر شکل دادن به چارچوب تحلیلی و نظری، تعیین کننده مسائل و روش شناسی مطالعه آنها نیز هست. به بیان ایمره لاکاتوش، این برنامه های پژوهش علمی هستند که مسائل را تعریف می کنند و روش مطالعه آن را تعیین می نمایند (Lakatos, 1989, 52). از این رو هر مسئله ای را نمی توان در هر برنامه پژوهشی، مطالعه کرد و برای آن نمی توان در هر چارچوب تحلیلی، توضیح و یا راه حلی جستجو کرد (Gattei, 2009, 52-53). کوپرس ضمن تأکید بر امکان استفاده از برنامه پژوهش علمی در علوم انسانی و اجتماعی، برای نمونه به کاربرد آن در نظریه مطلوبیت در اقتصاد و نظریه زیان شناختی چامسکی اشاره می کند (Kuipers, 2007, 65). بنابراین، در مطالعه مسائل درگیر کشور، باید برنامه ای را برگزید که این مسائل در آن قابل تعریف باشند. چنان چه در انتخاب و اقتباس مکاتب یا برنامه های پژوهش علمی متناسب با مسائل کشور خطایی صورت پذیرد، نه تنها انتظارهای جامعه ایرانی برای حل آنها را برآورده نخواهد ساخت، بلکه نفس مطالعه نیز مخدوش خواهد بود. بنابر نظریه تحلیل موقعیت کارل پوپر، باید میان موقعیت آن چنان که کارگزار آن

را می‌بیند و میان موقعیت آن چنان که هست، فرق گذاشت. بدین ترتیب تاریخ‌نگار علمی می‌تواند نه تنها کفایت نظریه علمی را توضیح دهد، بلکه خطای احتمالی آن را بنمایاند (Popper, 1994, 179).

حال این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به نوع چالش‌ها و مسائل علوم انسانی و اجتماعی در ایران و ویژگی‌های فرهنگی و تمدنی ما، و امکان استفاده از روش برنامه پژوهش علمی در علوم انسانی و اجتماعی (Kuipers, 2007)، کدامین برنامه پژوهشی برای مطالعه آن‌ها تناسب دارد. برای پاسخ‌گویی به این پرسش ناگزیر باید فرض‌ها و پیشفرض‌های برنامه‌های پژوهشی مختلف در علوم انسانی و اجتماعی جدید با ویژگی‌های جامعه ایرانی سنجیده شود، بسا که از میان آن‌ها سازگارترین‌شان برای فهم مسائل ما، و شاید کارآمدترین‌شان برای پاسخ‌گویی به نیازهای مان برگزیده شود. بنابراین، رهیافت دوم ماهیتی تطبیقی دارد که در آن نسبت و نوع چالش‌ها و مسائل علوم انسانی و اجتماعی در ایران با برنامه‌های پژوهشی متنوع، برای انتخاب سازگارترین آن‌ها مطالعه می‌شود. برای نمونه در زمینه مسئله توسعه کشور، می‌توان به آرای فرشاد مؤمنی (۱۳۸۳ و ۱۳۹۵)، حسین راغفر، محمد خوش‌چهره (۱۳۸۶) و سیدهادی صمدی (۱۳۶۸) اشاره کرد.

ماهیت تطبیقی رهیافت دوم به سنجش نسبت مسائل علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایران با برنامه‌های پژوهشی محدود نمی‌شود؛ بلکه این تطبیق به پیشینه دانشی و فرهنگی و تمدنی ایران نیز تسری می‌یابد. چالش‌ها و مسائل اکنون علوم انسانی و اجتماعی در ایران معاصر، در نحوه رویارویی فرهنگ و سنت ایرانی با جهان جدید ریشه دارد. از این رو مسائل و چالش‌های امروزی ما اموری تاریخی هستند و برای فهم آنها باید - به بیان میشل فوکو - تاریخ اکنون را مطالعه کرد (فوکو، ۱۳۸۵، ۴۳). تاریخ اکنون از یک مسئله و پرسش کنونی آغاز می‌شود (فوکو، ۱۳۸۶، ۲۰۶). آن چه در تاریخ اکنون مسایل علوم انسانی مهم است، نوشتن تاریخی از یک مسئله است و نه از یک دوره. توجه به این نکته در تحقیق درباره تاریخ اکنون است که اقتضا می‌کند بسیاری از جزئیات هر دوره تاریخی را رها کند و تنها آن رخدادهایی را واری کند که با مسئله مورد نظر مرتبط هستند (کچویان، ۱۳۹۱، ۱۱-۱۲). از این رو در بررسی مسائل علوم انسانی و اجتماعی در ایران باید اندوخته‌های دانشی، فرهنگی و تمدنی خود را کاوید و از یافته‌های مرتبط آن‌ها، برای فهم و حل مسائل خود بهره‌برد. از این رو، این رهیافت از دو گونه مطالعات تطبیقی برخوردار است؛ تطبیق مسائل علوم انسانی و

اجتماعی ایران معاصر با برنامه‌های پژوهش علمی غرب از یک سو، و پیشینه دانشی و معرفتی فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی مرتبط با این مسائل، از سوی دیگر.

رهیافت سوم، بر پایه امکان این فرضیه تعریف می‌شود که علوم انسانی و اجتماعی غربی اصولاً به دلیل خاستگاه متمایز و حتی متغایر آن با جامعه ایرانی، برای پاسخ‌گویی به مسائل آن مناسب نیست. این رهیافت، برخلاف برداشت پوزیتیویستی و حتی ابطال‌گرایانه از علم، قائل به اصل یکنواختی و وجود قوانین علمی فراگیر نیست. توماس کوهن با معرفی پارادایم علمی قائل است علم عادی از سوی پارادایم هدایت می‌شود که شامل پیش‌فرض‌های متافیزیکی است (Kuhn, 1996, 4&5&12&37&46&184). از این رو در شکل‌گیری نظریه‌های هر علمی و تعریف مسائل آن، پیش‌فرض‌های متافیزیک نقشی غیرقابل انکار دارند تا آن جا که امکان مقایسه نظریه‌های مختلف با یکدیگر را اصولاً منتفی می‌کنند. روشن است که با توجه به نسبی‌گرایی علمی کوهن، مقوله اقتباس و انتقال علوم انسانی و اجتماعی - که از خاستگاه و پارادایم ویژه‌ای برخوردار است - و کاربست آن در جامعه‌ای با پیش‌فرض‌های متافیزیکی متفاوت، اساساً تصورناپذیر است^۲. یادآور می‌شود با وجود این که کوهن یک فیزیکدان بود، به زعم الکساندر روزنبرگ کتاب ساختار انقلاب‌های علمی او در سال‌های پس از ۱۹۶۲ بیش‌ترین ارجاع را در میان دانشمندان علوم اجتماعی داشته است (Rosenberg, 2008, 19). گری گاتینگ (Gutting, 1980) مجموعه‌ای از تأثیرات کتاب‌های کوهن در علوم اجتماعی را در کتابی با عنوان پارادایم‌ها و انقلاب‌ها گردآورده است (Rosenberg, 2008, 29). گئورگ ریتزر تأکید می‌کند که در علوم اجتماعی یک پارادایم مسلط وجود ندارد، بلکه پارادایم‌های چندگانه و متفاوت هم‌زمان وجود دارند. و بر پایه تفاوت در پارادایم‌ها، افراد هر پارادایم تمایل دارند که روش‌ها و نظریه‌های متفاوتی را پیش ببرند و به کار ببندند. او باور دارد که مفهوم پارادایم و نظریه انقلاب‌های علمی که بخشی از آن است، سنگ محکی مهم برای فهم بهتر ساختار شاخه‌های علمی، به ویژه علوم اجتماعی است (Ritzer, 2005, 543-44).

ویژگی‌های متافیزیکی خاستگاه علم، در برنامه‌های پژوهش علمی لاکاتوش نیز لحاظ می‌شود. بخش عمده‌ای از هر برنامه پژوهش علمی را هسته سخت آن تشکیل می‌دهد که شامل فرضیه‌های اساسی و پیش‌فرض‌های پایه‌ای است. این پیش‌فرض‌ها و فرضیه‌های اساسی از آن رو متافیزیکی به شمار می‌روند که از جنس باورند و در معرض آزمون و ابطال گذاشته نمی‌شوند. پیش‌فرض‌های متافیزیکی هسته سخت، در تعریف زنجیره نظریه‌های هر برنامه پژوهش علمی و هم‌چنین راهبردهای ایجابی آن شامل مجموعه‌ای از دستورکارهای

روش‌شناختی به منظور پیشبرد فعالیت‌های پژوهشی، تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد (Lakatos, 1989, 47&51).

چنان‌چه بخواهیم در زمینه مسئله توسعه کشور به آرای بی‌رویکرد مبنایی به توسعه اشاره کنیم، برجسته‌ترین نمونه تلاش‌های مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است. در حکم تأسیس این مرکز به هدف طراحی الگوی توسعه بر اساس تعالیم و ارزش‌های متعالی اسلام تصریح شده است (olgou.ir). پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رویکرد مبنایی به دانش برای تأسیس علوم انسانی اسلامی که در جهان اسلام بی‌سابقه نبود، بیش از پیش تقویت شد. گفتمان علم دینی در کشور نشانگر تداوم این تلاش‌ها است (حسینی و دیگران، ۱۳۹۲).

۶. نسبت رهیافت‌های سه‌گانه با مکاتب فلسفه علم

با توجه به این‌که علوم انسانی و اجتماعی جدید در ایران بالنده نشده است؛ اصولاً در جامعه ایرانی با شکل‌گیری پارادایم علمی روبرو نیستیم، و برنامه‌های پژوهشی علوم انسانی و اجتماعی شامل روش‌ها و نظریه‌های علمی، به طور جسته و گریخته با توجه به علایق و سلیقه دانشگاهیان انتخاب و اقتباس شده‌اند. و آن‌چه در این زمینه به آن کمتر توجه شده است، نسبت پیش‌فرض‌های متافیزیکی نظریه‌های علوم انسانی و اجتماعی با مبانی متافیزیکی جامعه ایرانی است. بنابر دیدگاه‌های کوهن و لاکاتوش، پیش‌فرض‌های پایه‌ای و فرضیه‌های اساسی دخیل در پارادایم‌ها و برنامه‌های پژوهش علمی، از تأثیر مبنایی متافیزیکی بر تعریف مسائل و نظریه‌پردازی علمی حکایت می‌کنند. بنابر تحلیل این دو مکتب فلسفه علم، علم امری نسبی است که شرایط فرهنگی و اجتماعی خاستگاه علم، در تعریف مسائل و نظریه‌های آن تعیین‌کننده است. کاسیرر از این فراتر می‌رود و معتقد است که معنای هیچ امری را خارج از متن فرهنگی به وجود آورنده آن نمی‌توان دریافت، متنی که واقعیت را می‌سازد و آن را از لحاظ ما فهم‌پذیر می‌کند (کاسیرر، ۱۳۷۳، ۱۴). در نقد آموزه‌های مطلق‌انگاران پوزیتیویسم، رویکردها را می‌توان به دو رویکرد کلی دسته‌بندی کرد؛ رویکرد هرمنوتیک و رویکرد انتقادی. البته این سه رویکرد نسبت به یکدیگر دارای نقاط اشتراک و افتراق هستند که در این جا تنها به جنبه‌های مربوط به چالش‌های فراروی علوم اجتماعی در ایران بسنده می‌شود.

در چالش‌های فراروی علوم اجتماعی در ایران، مسئله اصلی پرسش از یکنواختی و جهان‌وابودن (جهانشمولی) یا تاریخی بودن این علوم است. از نگاه رویکرد هرمنوتیک به ویژه

از نوع فلسفی آن پدیدارهای انسانی و اجتماعی اموری تاریخی و مقید به زمان و مکان هستند و شرایط روحی، فرهنگی و تمدنی در حصول شناخت و علم نقش تعیین کننده دارند. دیلتای علوم انسانی را به دلیل ویژگی های انسان هم چون خودآگاهی، اراده، مسئولیت و اندیشه ورزی از علوم طبیعی متمایز و متفاوت می داند (Dilthey, 1989, 58) در برابر گوهر روش های پوزیتیویستی که «علت»، «مشاهده» و «تیین» است، گوهر اصلی هرمنوتیک را «معنا»، «ارتباط» و «فهم» تشکیل می دهد (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۲۷). درحالی که دانشمند پوزیتیویست با کشف و به کارگیری قوانین عام از طریق تجربه و مشاهده در پی تبیین و توضیح پدیده ها است، در رهیافت هرمنوتیک، عالم علوم انسانی در پی فهم معنای زندگی انسانی بر حسب مقولاتی از درون خود زندگی، یعنی تجربه زیسته است (پالمر، ۱۳۷۷: ۲۰-۱۹). چنین تجربه ای به طور ذاتی مقید به شرایط زمانی و مکانی است و فهم این تجربه نیز باید متناسب با مقولات تاریخی تفکر باشد (پالمر، ۱۳۷۷، ۱۲۲-۲). طیف متنوع رهیافت های تفسیری همگی به طور مشترک به مثابه مشارکت کنندگان در برساخت گرایی اجتماعی نگرسته می شوند. از این دیدگاه، به نظر نمی رسد که فلسفه علم در به کارگیری یک معیار جهانروا مشروع باشد و بتواند به طور موفقیت آمیزی از ایدئولوژی جدا شود (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴، ۵۷۴). با توجه به جایگاه و تعیین کنندگی مقولات تاریخی، فرهنگی و ارزشی در این رویکرد، مقوله اقتباس و انتقال علم و کاربست آن، از یک خاستگاه فرهنگی و تمدنی به قلمرو فرهنگی دیگر اصولاً غیرقابل تصور است.

رویکرد دیگری که در برابر آموزه های پوزیتیویستی برخاسته است، رهیافت انتقادی است. مهم ترین آموزه رویکرد انتقادی هم چون رویکرد هرمنوتیک، تأکید بر رد ادعای پوزیتیویست ها مبنی بر فراغت ارزشی علم است. به این دلیل که پارادایم ها و برنامه های پژوهش علمی برساخته هایی انسانی هستند، ناگزیر ارزش ها و برسازگرهای انسانی بر این برساخته های بشری تأثیری تعیین کننده دارند. در بیان این که چگونه یک برنامه پژوهش علمی، ارزش های دانشگاهیان را بازتاب می دهد می توان به تأثیر انتخاب های آنان در مورد مسئله مورد مطالعه، پارادایم یا برنامه پژوهشی، ابزارها و شیوه های تحلیلی اشاره کرد (هس بایر و لوی، ۲۰۰۴). در حالی که پوزیتیویسم یک روش علمی یکسان را در همه علوم اعم از طبیعی و اجتماعی قابل کاربست می داند؛ انتقادی ها تحت تأثیر رویکرد هرمنوتیک این موضوع را رد می کنند. هابرماس در نزاع خود با گرایش های قدرتمند روش شناختی اثبات گرایی، از اندیشه گادامر سود می جوید، ولی هم چون گادامر درگیر ایجاد تقابل

انعطاف‌ناپذیر میان حقیقت و روش، نمی‌شود. گادامر هم چون هایدگر مسئله حقیقت را مقدم بر ملاحظات روش‌شناختی می‌داند و نظریه هرمنوتیک خود را نه به عنوان روشی بهتر برای دستیابی به حقیقت، بلکه با هدف تردید در روش‌شناسی و رابطه آن با حقیقت عنوان می‌کند (پالمر، ۱۳۷۷، ۱۹۹-۲۱۴). هابرماس تلاش می‌کند تا هرمنوتیک را در خدمت روش‌شناسی علوم اجتماعی به کارگیرد (هولاب، ۱۳۷۸، ۶۵-۶۶).

البته در طیف مکاتبی که در رویکرد انتقادی مشترک هستند، رئالیسم انتقادی از این حیث که تفاوتی میان علوم انسانی و اجتماعی با علوم طبیعی در روش‌شناسی قائل نمی‌شود، متمایز است. رئالیست‌های انتقادی با نفی تجربه‌گرایی پوزیتیویستی، واقعیت را در سه سطح تعریف می‌کنند؛ سطح تجربی، سطح بالفعل یا واقعی و سطح علی. سطح سوم یعنی سازوکار علی ناظر به فرایندهای علت و معلولی است که از دیدگاه رئالیسم انتقادی هم ساختار مادی و طبیعی را در برمی‌گیرد و هم ساختار غیرمادی و اجتماعی را. بی‌مناسبت نیست یادآوری شود که عقلانیت نقاد نیز، گرچه در طیف رویکرد انتقادی طبقه‌بندی نمی‌شود، تفاوتی در روش‌شناسی علوم طبیعی و علوم اجتماعی نمی‌بیند و پوپر هم به سازوکار علی به طور عام و جهان‌های جدیدی که در پس پشت جهان تجربی عادی نهفته است، باور دارد (Gorton, 2006, 41). با توجه به این که روابط درون ساختارهای اجتماعی و عاملانی که در آنها کنش می‌کنند، از سازوکار و آثار علی برخوردارند، رئالیسم انتقادی معتقد است که علت و دلیل به یک‌دیگر مرتبط‌اند و انسان‌ها به اقتضای دلیل، دست به عمل می‌زنند. بدین ترتیب میان فهم تفسیری و تبیین تجربی رابطه برقرار می‌شود (پاتنم، ۱۳۸۲، ۹۵) و تمایز میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی برطرف می‌گردد. با وجود این، نظر به لحاظ کردن دلایل کنش انسانی و ساختار اجتماعی در سازوکار علی واقعیت، علوم انسانی و اجتماعی هم چنان در معرض تأثیر خاستگاه فرهنگی و ارزشی خود هستند.

هم چنان که یاد شد مسائل علوم انسانی و اجتماعی در ایران از منظر سه رهیافت مطالعه می‌شوند. منطق دسته‌بندی و تعریف این سه رهیافت بر پایه شرایط و تجربه ما از علوم انسانی و اجتماعی جدید استوار است و گرچه به طور کامل بر منطق دسته‌بندی سه رویکرد پوزیتیویستی، هرمنوتیکی و انتقادی منطبق نیست، اما آن چنان که ملاحظه شد از اندوخته تجربه و دانش بشری در این زمینه بهره می‌برد. مطالعات رهیافت کاربست بر پایه اصل یکنواختی حاکم بر جهان و فراگیری بودن قوانین علمی که از مهمترین آموزه‌های رویکرد پوزیتیویستی است، امکان‌پذیر می‌شود. البته ناگفته نماند که پوپر و عقلانیت نقاد نیز علی‌رغم

همه تقابل‌ها با پوزیتیویسم، به علیت و یکنواختی قوانین فراگیر در علوم اجتماعی باور دارند (Gorton, 2006, 42).

مطالعات رهیافت تاریخ اقتباس علوم انسانی و اجتماعی، با بهره‌مندی از آموزه‌های برنامه‌های پژوهش علمی لاکاتوش، پارادایم‌های علمی کوهن و حتی تحلیل موقعیت پوپر به بررسی نسبت پیش‌فرض‌های نظریه‌ها و مکاتب علوم انسانی و اجتماعی با ویژگی‌های فرهنگ و تمدن غرب از یک سو، و ویژگی‌های فرهنگ و تمدن ایرانی از سوی دیگر می‌پردازند تا از این رهگذر سازگارترین آنها با زیست بوم ایران برگزیده شود. از این رو مهمترین ویژگی‌های این مطالعات، تطبیقی بودن و هم‌چنین ناظر به روش‌شناسی و معرفت‌شناسی بودن آنها است.

مطالعات تحلیل مبانی علوم انسانی و اجتماعی با اتکا بر رویکردهای هرمنوتیکی و انتقادی صورت می‌پذیرد. این رهیافت نقش شرایط تاریخی و فرهنگی خاستگاه این علوم در شکل‌گیری و بالندگی آنها را بررسی، و از امکان یا عدم امکان تعمیم یافته‌های تحقیق و کاربرست آنها در شرایط تاریخی و فرهنگی متفاوت بحث می‌کند. نظریه انتقادی امکان استدلال به نفع تعهدات معرفت‌شناختی رقیب به ویژه در علوم اجتماعی را که علایق و ارزش‌های مختلف به منظور کسب مشروعیت علمی و عینیت در رقابت هستند، فراهم می‌کند. چنین خردورزی همین‌طور امکان بازاندیشی در تعهدات و ارزش‌های معرفت‌شناختی نهفته در علم‌ورزی‌های رایج و تعریف مرزهای جدید دانش را ممکن می‌سازد (Doppelt, 2007, 211).

نظریه انتقادی با تکیه بر آموزه ارزش‌بار بودن علم، راه را به سوی خردورزی هنجاری غنی‌تر درباره نحوه علم‌ورزی می‌گشاید (Doppelt, 2007, 214).

با توجه به توضیحاتی که درباره سه رهیافت کاربرست، تاریخ اقتباس، و مبانی علوم انسانی و اجتماعی داده شد، نسبت آنها با سه رویکرد معرفت‌شناختی پوزیتیویستی، هرمنوتیک و انتقادی تا اندازه‌ای روشن گردید. در این جا ممکن است این پرسش به ذهن برسد که با وجود سه رویکرد شناخته شده پوزیتیویستی، هرمنوتیک و انتقادی، چه نیازی به تعریف سه رهیافت کاربرست، اقتباس، و مبانی است. اگر بخواهیم پدیدارشناسانه پاسخ بگوییم، تجربه ما در بهره‌داری از علم با تجربه اروپاییان در خاستگاه علم تفاوت دارد. مسئله اروپاییان نحوه زایش، بالندگی، گسترش، آزمون، اثبات، ابطال، تبیین، فهم و نقد علم در شرایط تاریخی و فرهنگی اروپا بود، اما مسئله ما نحوه روبرو شدن، سازگار شدن و گواریدن علم است. سه رویکرد معرفت‌شناختی پوزیتیویستی، هرمنوتیک و انتقادی دستاوردهای تجربه علم در اروپا است. تجربه ما در رویارویی با چالش‌ها و مسائل علوم انسانی و اجتماعی در ایران، مسئله

پوزیتیویسم یا نقد آن در چارچوب رویکردهای هرمنوتیک و انتقادی نیست. این مناقشه‌های علمی چون درباره مسئله‌های ما نیست، گفتمان‌های ناشی از آن‌ها نیز به جامعه ما تعلق ندارد. البته این به معنی رد یا نادیده گرفتن آن‌ها نیست، چنان‌چه این رویکردها و گفتمان‌ها بتوانند در ربط و نسبت با مسئله علم در جامعه ما تعریف شوند، از آن‌ها بهره‌برده و خواهیم برد. به نظر می‌رسد تفاوت صورت‌بندی مسائل علم در جامعه ما با خاستگاه آن، می‌تواند تأمل در رویکردهای پژوهش درباره آن‌ها را موجه سازد. ما با مسائل و چالش‌هایی روبرو هستیم که در فهم و یا تبیین آن‌ها فرومانده‌ایم و علوم انسانی و اجتماعی جدید نیز با همه مزایایی که برای آن می‌توان برشمرد، در تجربه ما به حل کامل این مسائل نینجامیده است.

به طور خلاصه، آن‌چه ما را به این سه رهیافت رهنمون می‌شود، نگاه مسئله‌مند به چالش‌های علوم انسانی و اجتماعی در کشور است. دست‌کم می‌توان ادعا کرد که تجربه روبرو شدن با این چالش‌ها و مسائل، این رهیافت‌ها را فرارو می‌گذارد. هرچند ممکن است که تجربه زیسته دیگران از رویارویی با این چالش‌ها و مسائل، از دیدگاهی متفاوت به گونه دیگری باشد و راه‌های متفاوتی طی کنند. یادآوری می‌شود حتی اگر ادعا نکنیم که این سه رهیافت یک حصر کامل را تشکیل می‌دهند و نمی‌توان هیچ رهیافتی را از آن‌ها کاست یا بر آن‌ها افزود، اما به نظر می‌رسد که از جامعیت کافی برای پوشش دادن به وجوه مختلف مسائل علوم انسانی و اجتماعی در ایران، برخوردار باشد.

۷. نتیجه‌گیری

به منظور تعریف چارچوب تحلیلی برای مسأله‌شناسی علوم انسانی و اجتماعی در ایران، نخست باید تعریفی از «مسئله» به دست داد. ویژگی اصلی مسأله‌شناسی، در مفهوم «ربط» نهفته است. موضوعی را می‌توان مسأله خواند که به جامعه و چالش‌های آن ربط داشته باشد. ربط با جامعه در کالبد یک مسأله شکل می‌گیرد که در واقع صورت‌بندی علمی یک چالش بر پایه یک نظریه یا گفتمان است. پژوهشی که ناظر به چالش‌ها و مشکلات جامعه نباشد و آن‌ها را بر پایه چارچوب نظری یا گفتمانی صورت‌بندی نکند، هر چند موضوع آن علمی باشد، مسأله‌مند به شمار نمی‌رود. با این تعریف از مسئله، این مقاله تلاش می‌کند مسائل علوم انسانی و اجتماعی در ایران را بر اساس یک چارچوب نظری، پدیدارشناسانه و بر اساس تجربه زیسته نگارنده مطالعه کند.

پژوهش پیش رو ماهیتی میان/فرارشته‌ای دارد و مسأله محور است، و پرسش از ربط و رویکرد مسأله شناسی در این پژوهش نوعی مواجهه فعال با موقعیت کنونی علوم اجتماعی و انسانی در ایران است. در این مقاله برای شناسایی مسائل فراروی علوم انسانی و اجتماعی در کشور از سه دیدگاه بهره جسته‌ایم؛ دیدگاه عموم مردم، دیدگاه دانشگاهیان، و دیدگاه مدیران. با توجه به توفیق نه چندان راضی کننده علوم انسانی و اجتماعی در رویارویی با چالش‌های کشور و ارائه راه حل برای آن‌ها، این پرسش بررسی می‌شود که دلایل کاستی‌ها و ناکامی‌ها کدام است. در پاسخ، سه فرضیه را می‌توان پیشنهاد کرد. نخست این که این کاستی‌ها یا ناکامی‌ها به دلیل کاربست نادرست نظریه‌ها و آموزه‌های این علوم در مقام عمل است. چنانچه نظریه‌های علوم انسانی و اجتماعی به درستی به کار بسته شوند، مسائل و چالش‌های مورد نظر قابل حل هستند. فرضیه دوم این که دلیل این دشواری‌ها، انتخاب نادرست نظریه است. با توجه به این که در علوم انسانی و اجتماعی، مکاتب و رویکردهای متفاوت و گوناگونی وجود دارد، برای رویارویی با چالش‌ها باید رویکرد و مکتب علمی مناسب را برگزید و کاستی‌های موجود به دلیل عدم انتخاب نظریه علمی متناسب با شرایط کشور است. فرضیه سوم این که اصولاً نظریه‌های این علوم صلاحیت تحلیل مسائل و کاربست در دیگر جامعه‌ها جز غربی را ندارند. خاستگاه نظریه‌ها و مکاتب علمی، غرب است و از فرهنگ و تمدن غربی تأثیر پذیرفته است. پیش فرض‌های فرهنگی دخیل در نظریه‌پردازی، در کاربست آن‌ها در دیگر جوامع ایجاد محدودیت می‌کند. این سه فرضیه، چارچوبی نظری برای مسئله‌شناسی و تحلیل مسائل یاد شده علوم انسانی و اجتماعی در ایران را فرارو می‌گذارد.

در بیان نسبت این سه رویکرد به مسائل علوم انسانی و اجتماعی در ایران، با روش‌ها و مکاتب فلسفه علم -با در نظر داشتن این که این مکاتب با همدیگر نقاط اشتراک و افتراق دارند و به طور کامل از یکدیگر متمایز و متغایر نیستند- می‌توان به نزدیکی رویکرد کاربست علم، به دیدگاه اثباتگرایی و پوپری اشاره کرد که قائل به یکنواختی علم و جهانروایی آن است. رویکرد اقتباس علم بیشتر با پارادایم‌ها و برنامه‌های پژوهش علمی تناسب دارد که در هسته سخت، پیش فرض‌های پایه‌ای و فرضیه‌های اساسی هر برنامه را لحاظ می‌کند. و رویکرد مبانی علم، با دیدگاه‌های انتقادی و هرمنوتیک قرابت دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی موظف نگارنده با عنوان «پیش‌درآمدی بر مسأله‌شناسی علوم اجتماعی در ایران» است که ذیل «طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور» در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی اجرا شد.
۲. توماس کوهن معتقد است که انتخاب عقلانی میان نظریه‌ها و سنت‌های پژوهشی ممکن نیست، چراکه هر کدام اصول و عقایدی منحصر به خویش دارند و بنابر این بی‌معناست که یک الگو در مقایسه با سایرین از عقلانیت بیشتری برخوردار باشد (عبدخدایی، ۱۳۹۸، ۱۵۴). هم‌چنین دانشمندان زبان شبه‌خصوصی برای سنت خویش تدوین می‌کنند که افرادی که خارج از این سنت‌اند قادر به فهم این زبان نیستند. از این رو، نظریه‌ها قابل‌ارزیابی عقلانی نیستند، چراکه چنین مقایسه‌ای مستلزم وجود زبان مشترک برای برقراری ارتباط است (Kuhn, 1977, 266). بنابراین جنبه‌های قیاس‌ناپذیری را می‌توان چنین برشمرد: قیاس‌ناپذیری مفاهیم، قیاس‌ناپذیری روش‌شناختی، قیاس‌ناپذیری مشاهدات و بالاخره قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها (مقدم حیدری، ۱۳۸۳، ۴۹).

کتاب‌نامه

- اصغری، فیروزه (۱۳۹۳) علوم انسانی از دیدگاه صاحب‌نظران؛ مجموعه مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- بتون، تد و یان کرایب (۱۳۸۴)، فلسفه علوم اجتماعی؛ بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه
- پاتنم، هیلاری (۱۳۸۲) رئالیسم چیست؟ معرفت‌شناسی ذهن، ترجمه حمید طالب و ابوالحسن حسینی، شماره ۱۴
- پالمر، ریچارد (۱۳۷۷) علم هرمنوتیک، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، چ ۱، تهران، هرمس
- حاجتی، یوسف (۱۴۰۰) و لنا عبدالخانی، شیوا جلال‌پور و حسین کریمی‌فرد، پژوهشی تطبیقی در باب توسعه سیاسی در ایران، جستارهای سیاسی معاصر، سال ۱۲، شماره ۱
- حسینی، سید حمیدرضا؛ علی‌پور، مهدی؛ موحدابطحی، سید محمدتقی (۱۳۹۲) علم دینی؛ دیدگاه‌ها و ملاحظات، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- خاندوزی، احسان (۱۳۸۳) جریان‌شناسی اندیشه اقتصادی در ایران امروز، راهبرد، شماره ۳۲
- داوری، رضا (۱۳۸۷)، چالش با فیلسوف؛ فلسفه در روزگار فروبستگی به روایت دکتر رضا داوری‌اردکانی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

- داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۹) نقد فرهنگ توسعه‌نیافتگی؛ علم، فلسفه و عقلانیت، ج. ۱، تهران، نقد فرهنگ
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۹) نقد فرهنگ توسعه‌نیافتگی؛ علم، سیاست و توسعه، ج. ۲، تهران، نقد فرهنگ
- راغفر، حسین؛ امیدبخش، اسفندیار؛ خوش‌چهره، محمد؛ کچویان، حسین؛ نبوی، سیدمرتضی (۱۳۸۶) اقتصاد سیاسی ایران؛ سیری در علل و راهکارها، فصلنامه راهبرد یاس، شماره ۱۱، ۵-۷۰
- زیباکلام، سعید (۱۳۹۵)، نظریه‌سازی و معضلات و اهداف بومی، روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۸۸ پاییز، ۱۷۹-۲۰۱
- عبدخدایی، زهره (۱۳۹۸)، نقد و بررسی کتاب قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های علمی، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال نوزدهم، فروردین ۱۳۹۸، شماره ۱ (پیاپی ۶۵)، ۱۵۳-۱۶۸
- سند الگوی پایه اسلامی ایرانی پیشرفت (۱۳۹۷)، خبرنامه الکترونیک مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، ۱۳/۳/۱۴۰۲
- صمدی، سیدهادی (۱۳۶۸) چگونگی بازسازی اقتصاد آلمان فدرال پس از جنگ جهانی دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۴)، مسئله چیست؟ مسئله‌شناسی از دیدگاه مطالعات فرهنگی، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۶) علوم انسانی و اجتماعی در ایران: چالشها، تحولات و راهبردها، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۹)، زندگی سراسر فهم مسئله است؛ مسئله و مسئله‌شناسی در علوم اجتماعی و انسانی ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- قانع‌راد، محمدمین (۱۳۸۲) ناهمزمانی دانش؛ روابط علم و نظام‌های اجتماعی-اقتصادی در ایران، تهران، مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۷۳) رساله‌ای در باب انسان، درآمدی بر فلسفه فرهنگ، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- کچویان، حسین (۱۳۹۱) تاریخ اکنون میشل فوکو و تأملاتی فلسفی در باب تاریخ، مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۱۹، شماره ۲
- فوکو، میشل (۱۳۸۵) مراقبت و تنبیه، تولد زندان، ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، تهران، نشر نی، ج. ۶

تحلیل معرفت‌شناختی چالش ناکارآمدی ... (سید محمد رضا امیری تهرانی) ۸۹

- فوکو، میشل (۱۳۸۶) دغدغه حقیقت، در: ایران روح یک جهان بی روح و نه گفتگوی دیگر با فوکو، ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، تهران، نشر نی
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۳) مسائل اقتصاد ایران و راهکارهای اساسی آن، دفتر بررسی‌های اقتصادی، معاونت پژوهشی، مرکز پژوهش‌ها، تهران، مجلس شورای اسلامی
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۹۵) بنیه تولید ملی؛ بررسی انتقادی برنامه‌های توسعه و عملکرد اقتصادی، فصلنامه مطالعات و تحقیقات اقتصادی در ایران، شماره ۱، بهار، ۱۴۷-۱۶۹
- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۵)، عمده‌ترین مسائل کشور؛ اولویت‌ها و راهبردهای مجلس شورای اسلامی، تهران، مرکز پژوهش‌ها
- مقدم حیدری، غلامحسین (۱۳۸۳)، قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های علمی، تهران، نشر نی
- هولاب، رابرت (۱۳۷۸) یورگن هابرماس؛ نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی

- Dilthey, Wilhelm (1989) Introduction to the Human Sciences, ed. by Rudolf Makkreel and Frithjof Rodi, Princeton, Princeton University Press
- Doppelt, Gerald (2007) The Value ladenness of Scientific Knowledge, in Value-Free Science? Ideals and Illusions, ed. by Kinkade, Harold; Dupre, John; Wylie, Alison, Oxford, Oxford University Press
- Gattei, Stefano (2009) Karl Popper's Philosophy of Science; Rationality without Foundations, London, Routledge
- Gorton, William A. (2006) Karl Popper and the Social Sciences, New York, State University of New York Press
- Gutting, Gary (1980) Paradigms and Revolutions, Notre Dame, University of Notre Dame Press.
- Hesse-Biber, S. N. & P. Leavy (2004), Approaches to Qualitative Research: A Reader on Theory and Practice, London: Sage Publications.
- Kincaid, Harold, Contemporary Debates in Philosophy of Science, ed. by Christopher Hitchcock, Blackwell Publishing Ltd, Malden, 2004
- Kuhn, Tomas (1977), The Essential Tension, Chicago: The University of Chicago Press
- Kuhn, Thomas S. (1996) The Structure of Scientific Revolutions, The University of Chicago Press, Chicago
- Kuipers, Theo (2007) Laws, Theories and Research Programms, in General philosophy of Science: Focal Issues, ed. by Theo Kuipers, Amsterdam, Elsevier
- Lakatos, Imre (1989) The methodology of scientific research programmes, Philosophical Papers Volume I, Cambridge, Cambridge University Press

Popper, Karl (1994) Objective Knowledge: An Evolutionary Approach, Oxford, Oxford University Press

Ritzer, George (2005) Positivism, in Encyclopedia of Social Sciences, ed. by George Ritzer, California, Sage Publications

Rosenberg, Alexander (2008) Philosophy of Social Science, Boulder, Westview Press

www.olgou.ir 18.03.1402

